

اسطوره و بازتاب آن در روانشناسی زنان و علت رویکرد منفی ایزدبانوان و زنان حماسه‌ساز

نسرين سعیدی* - دکتر نرگس محمدی بدر**

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

چکیده

اسطوره حقیقت ذهنی بشر نخستین است که بازتاب دهنده آرمان‌ها و آرزوهای وی بوده است و تا زمان کنونی هم در اشکال مختلف بازتاب یافته است. بعد آرمانخواهانه‌ای که در اسطوره‌ها متجلی است سبب می‌شود که قهرمان از صورت موجود بشری عادی خارج شود و به صورت ایزدان و موجودات قدرتمند تجلی پیدا کند. در درون هر زن کهن‌الگوی خدایانویی نهفته است که خلق و خو و رفتار او را جهت می‌دهد و مظهر آرمان‌های او است. پژوهش حاضر که با روش تحلیلی - توصیفی و مطالعه کتابخانه‌ای سامان یافته است، تلاش می‌کند از منظر کاوش اسطوره‌های مادرشاهی، کهن‌الگوهای مؤثر در رفتار زنان قهرمان را بازنماید.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، زن، ایزدبانو، الهه‌مادر، پهلوان‌بانو.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۹/۱۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۰۳/۱۸

*Email: nasrinsaedi40@yahoo.com. (نویسنده مسئول)

**Email: badr@pnu.ac.ir

مقدمه

اساطیر از پر رازترین و ناشناخته‌ترین مقولات در گستره دانش و فرهنگ ملت‌ها قلمداد می‌شوند و بخشی از فرهنگ باستانی، باورها و اعتقادات هر قومی را تشکیل می‌دهند. «انسان باستانی همواره در طول تاریخ در پی الگویی بوده است و آن را سرمشق زندگی خود قرار داده، و بخشی از آن را به صورت الگویی دلخواه در ضمیر ناخودآگاه خود جای داده است. این نمونه‌ها گاه به صورت اسطوره‌هایی در اعتقادات و باورهای یک قوم تبلور پیدا می‌کند و به صورت خدایانی بزرگ درمی‌آیند و مورد ستایش و عبادت قرار می‌گیرند. از جمله این تقدسات و پرستش‌ها در مورد زنان اسطوره‌ای می‌توان به الهه مادر (دئنا) الهه همسر (آرمیتی) و الهه دختر (آناهیتا) اشاره کرد.» (ستاری ۱۳۸۸: ۲۴)

در خاورمیانه الهگان عمدتاً به صورت الهه‌های آفریدگار و پاسدار حیات، رخ نموده‌اند. الهه‌ها نه بصورت موجوداتی مجرد، بلکه در بطن حیات و به‌عنوان جزئی از آن، هم در امر تولید، هم در امر آموزش و هم به‌عنوان اشخاصی فداکار و محترم شناخته شده‌اند و به دلیل آگاهی‌هایشان بر بسیاری از اسرار زندگی، حالت تقدس به خود گرفته‌اند. آنان به دلیل زاینده بودنشان، با خاک در پیوندند. روانشناسی جدید منشأ بسیاری از پیچیدگی‌ها و ناشناخته‌های روان انسان را در «الگوهای کهن» می‌داند و تأثیر را آن در ذهن جست‌وجو می‌کند. آنچه ذهن انسان از راه میراث اجتماعی هزاران سال برداشت کرده است، در ضمیر آگاه یا ناخودآگاه وی نیز تاثیرگذار بوده است.

از نظر انسان اساطیری زمین مادر و آسمان پدر بود؛ شباهت‌های طبیعی که میان مادر و زمین بود، هر دو را به هم پیوند داد؛ چرا که حیات از آنها سرچشمه می‌گرفت و هر دو آغوش گرمی برای انسان داشتند، رویش از آنها بود و رفع نیازهای اولیه انسان با آنها. در چنین احوالی زمینه مادرشاهی زنان فراهم می‌شود.

بعدها با آمدن دوران پدرشاهی یا پدرسالاری و پیدایش نظام برده‌داری، جایگاه زن از مقام اول اجتماعی خود تنزل پیدا می‌کند و زمینه‌های بروز طغیان و سرکشی او به اعتراض به رانده شدن از منصب قدرت به وجود می‌آید؛ هرچند که در طول تاریخ بشر، همواره زنان در فعالیت‌ها دوشادوش مردان شرکت داشته‌اند و آن‌گاه که مردان از اندیشه باز می‌مانند، زنان وارد میدان اندیشه و کارزار می‌شوند و گره‌ها را می‌گشایند.

ایزدبانوان نیروهای مقتدر و نامرئی‌اند که رفتار و عواطف زنان را شکل می‌دهند؛ هر زنی از موهبت خدایانویی برخوردار است که باید آنها را بشناسد و نیروهای مسکوت و غیر فعال خود را فعال و شکوفا کند.

در این مقاله سعی بر این است که با روش توصیفی تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای، موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی زنان در اعصار پیش از تاریخ را بررسی کنیم تا از این رهگذر به شناخت بیشتر آنان و نیروهای کارآمد باطنی آنها دست یابیم، و همچنین با یادآوری خلاصه‌ای از زندگی بانو آرتیمیز (پهلوان بانو) و سمیرامیس (پهلوان وایزدبانو) به علل رویکرد منفی آنان در زندگی بپردازیم.

اسطوره

با کندوکاو در جهان اسطوره و رازگشایی از نمادها و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای می‌توانیم به روان‌کاوی بشر دست یازیم و برپایه آن بخش پنهان شخصیت آدمی و دنیای ناشناخته درون و بیرون او را واکاویم و به بخشی از شخصیت او که برای ارتباط با جهان آفرینش شکل گرفته است، اشراف یابیم. پس با شناخت اسطوره و منشأ آن به واسطه یزدان‌شناسی یا مطالعه تبارنامه خدایان و پهلوانان و حوادث حماسی عالم، گوشه‌هایی از زندگی فرهنگی و اجتماعی انسان باستانی که در ابهام است، بر انسان امروزی روشن می‌شود.

اندیشمندان جهان نظریه‌های متفاوتی درباره مفهوم اسطوره مطرح کرده‌اند، همچنین جامعه‌شناسان اسطوره را به عنوان یک عنصر اساسی تمدن انسانی معتبر دانسته و بدان استناد می‌کنند. در میان دانش‌های اجتماعی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی بیش از دانش‌های دیگر به شناخت اساطیر اقوام گوناگون جهان و تجزیه و تحلیل ساختار و اهمیت آنها پرداخته‌اند.

اسطوره ماجرای مقدس و بیانگر حقیقت است؛ زیرا شخصیت‌های اساطیری همیشه برتر از انسان‌اند و در نظر اهل اعتقاد این سرگذشت‌ها و روایات از زمره حقایق‌اند؛ حقیقت‌های منحصر به فردی در تاریخ حیات بشری و تجسم عینی آمال و آرزوهای او. در اصل اسطوره‌ها در بستر تحولات فکری بشر و تکامل شعور اجتماعی او نقش بسزایی داشته‌اند و بیانگر آرمان‌های بزرگ ملت‌ها در طول تاریخ بوده‌اند.

«اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و بطور کلی جهان‌شناسی که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بندد، اسطوره بیان‌کننده این است که خاستگاه انسان را به کاوش بگیرد و جایگاه او را در جهان تثبیت کند و در واقع اسطوره یک بینش شهودی است. اسطوره همواره مملو از رمز و رازها و استعاره‌ها، معماها و کنایه‌ها بوده است و این پیچیده‌سازی و تودرتوسازی، قدمتی به قدمت خود اسطوره‌ها دارد و عامل اصلی دوام و پایداری اسطوره‌هاست.» (ستاری ۱۳۶۲: ۳۳۵)

قدیم‌ترین آثار مکتوب درباره اساطیر در آثار فیلسوفان سده‌های سوم و دوم پیش از میلاد مشاهده شده است؛ ولی بررسی و شناخت دقیق اسطوره در غرب از سده هجدهم میلادی آغاز گردید. پژوهندگان سده هجدهم میلادی با رویکرد تمثیل‌گرایانه که یک رویکرد عقلانی بود، به اساطیر نگاه می‌کردند. در آغاز سده نوزدهم میلادی نگاهی علمی و دگرگون به اساطیر شد؛ از دلایل مهم نگاه علمی به

اسطوره، پیشرفت برخی رشته‌های علوم انسانی هم‌چون علوم اجتماعی بود. فریدریش کروز^۱ در سده نوزده، اسطوره‌شناسی را به عنوان یک علم مستقل مطرح و مکتب نمادی یا رمزی را بنیاد نهاد و از اسطوره تعبیر نمادین کرد. در اواسط قرن بیستم رویکرد ساختارگرایی روی کار آمد. ورود این رویکرد در اسطوره‌شناسی نقش اساسی در ارتقای کیفی و کمی بنیادهای اسطوره داشت که حاصل ارتباط اسطوره با برخی رشته‌های علوم انسانی است. (گودزی ۱۳۸۹: ۶۵)

«پیشینه اسطوره در ایران نیز به هزاره پنجم پیش از میلاد می‌رسد. ایزدبانوان نخستین جلوه این باور می‌باشند. پیکره ایزدبانوی مادر در میان آثار و نقوش سیلک، در کنار نقش‌های نمادین آب، مار، خورشید و ماه بر سفالینه‌های چند هزار ساله ایرانی یافت شده است. کشف این پیکره‌ها بیانگر آن است که پرستش ایزدبانو از دوران نوسنگی، یعنی قبل از ورود اقوام آریایی در ایران رواج داشته است. پس از آن بومیان ایران که در هزاره چهارم قبل از میلاد می‌زیستند، ایزدی را که به نظر آنان پشتیبان احشام بوده است، می‌پرستیده‌اند و به ایزدبانو و ایزدان کشاورزی و برکت‌بخشی نیز اعتقاد داشته‌اند. هم‌چنین اساطیر آریایی هزاره دوم پیش از میلاد، اسطوره‌های میتراپی و زردشتی قرار دارند که گنجینه ارزشمندی از میراث اساطیری ایران باستان به شمار می‌آیند.» (صمدی ۱۳۶۷: ۱۷)

جایگاه زنان در اساطیر

«پرستش الهه مادر در حوزه فرهنگ مدیترانه، ایران، آسیای مرکز، روم، بین‌النهرین، یونان رواج تام داشته است. برخی معتقدند که چون ایزدبانوان با زمین در ارتباط بودند، پس برای مردم ملموس‌تر بودند نسبت به خدایان پدر که زورمند و درآسمان دور از دسترس بودند. حاصلخیزی و باروری و بچه‌زایی و

1. Frederick Cruz

حمایت از زنان باردار هم خویش‌کاری آنها است. ایزدبانوان با آب، باران، رویدنی‌ها، عشق، زناشویی هم در ارتباط‌اند. اکثر معابد مربوط به ایزدبانوان در کنار چشمه‌ها قرار دارند و در ایران تبدیل به بی‌بی‌شهربانوها شدند.» (دورانت ۱۳۶۵: ۳۴)

«در بین‌النهرین حیات را آفریده یک ایزدبانوی مادر می‌دانسته‌اند. جهان در نظر آنان آبستن بود نه زاییده، سرچشمه هستی در نزد آنان مؤنث بود. به همین سبب و نیز به خاطر پیدایی تندیس‌های کوچک ایزدبانوان برهنه در فلات ایران، می‌توان فرض کرد که ایرانیان نیز نسبت به حیات چنین نگرشی داشته‌اند. واژه سومری «اندرونا» به معنای «خانه خدایان» است. در عصر مادرتباری زنان نیمه‌خدا و خدا در این خلوت‌ها می‌نشسته‌اند و برای هرکاری تصمیم می‌گرفته‌اند. اما مفهوم این واژه در طی زمان، به مکان زندگی زنان تبدیل شده است. همین‌طور، اسم عام «ننه» که در نام اکثر خدایانویان قدیم، همانند ایننانا^۱، نین‌هورساگ^۲ و حتی آناهیتا^۳ به چشم می‌خورد.» (بنونیست ۱۳۵۴: ۱۴۸)

اسطوره و روانشناسی زنان

با پیدایش علم روان‌شناسی و در پی آن نظریات روان‌شناسانی چون فروید، یونگ، آدلر و دیگران در مورد اسطوره‌های باستانی و بازتاب آنان در ذهنیت و میراث تاریخی - اجتماعی افراد و حضور در ناخودآگاه ضمیر انسان‌ها، مطالعه در متون اسطوره‌ای، جنبه‌های جدید و کاربردهای تازه‌ای یافته است. از جمله

1. Innana
3. anahita

2. Ninhoorsag

این که بسیاری از رفتارها و باورهای امروزی ما بازتاب میراثی است از اسطوره‌های دور سرزمینی که در آن نسل در نسل زیسته و بالیده‌ایم. و یا باور به اینکه اسطوره‌ها هرگز نمی‌میرند، بلکه در فرایند تکامل اجتماعی، تغییر چهره می‌دهند و با پوشاندن چهره مرئی خود از بخش آگاه ذهن به ناآگاه منتقل می‌شوند و چون گنجینه‌ای در آن جاودانه می‌مانند و غالباً در رفتاری فردی و جمعی، آن هم به گونه‌ای غیر مستقیم بازتاب می‌یابند. (بولن ۱۳۷۳: ۳۲ و ۳۳)

زمانی که روان‌شناسی تحلیلی از تصویر اولین بانوی کبیر که از نخستین مقدمات بشری است، سخن می‌گوید، به آن تصویر درونی اشاره می‌کند که در روان انسان از آغاز حضورش در این جهان وجود داشته است و بازتاب نقشی از اصل مادینه هستی و قدرت لایزال مادر کبیر است که انسان هوشمند به نیروی مافوق آن از قدیم‌ترین زمان حضور بر پهنه گیتی ایمان آورده است.

در درون هر زن ابعادی اسطوره‌ای (خدایانوان) وجود دارد. ممکن است یک خدایانوان و شاید خدایانوان متفاوتی همزمان در درونشان وجود داشته باشد؛ زنانی که شخصیت پیچیده‌تری دارند، خدایانوان همزمان با هم عمل می‌کنند یا احتمالاً خدایانوان فعال درونشان بیشتر است. هر فردی می‌تواند هر خدایانویی را در خود فعال کند. در وجود او رهبری درونی نهفته است که در طول سفر زندگی، او را همراهی می‌کند. هر زن در درون خود یک یا چند خدایانوان را به صورت برجسته و بقیه را به صورت پنهان دارد که شناختن ویژگی‌های این خدایانوان و دانستن اینکه کدام یک و در چه اوضاعی می‌تواند به یاریش بیاید و چطور می‌توان آنها را تحریک و فعال کرد، به زنان کمک می‌کند که از این حالت تحت سلطه بودن و «شیء، انسان» بودن بیرون بیاید و زندگی شاداب‌تر و سالم‌تری برگزیند و به مردها هم این امکان را می‌دهد که در زندگی با زنان کامل و بالغ و سالم‌تری پیوند یابند.

«نخستین گام، شناخت ایزدبانوی فعال در درون است. دومین گام، برانگیختن خدایانوی نافع است. این دوگام از سوی فرد برای دستیابی به خدایانوی درون است، اما موانع و معیارهای بیرونی نیز وجود دارد که مانع و یا ضامن حضور خدای بانو در درون زن می‌گردد.

با علم به اینکه استعدادها موروثی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و هر کودک با استعدادهای ذاتی و نهفته و ویژگی‌های خاصی به دنیا می‌آید، هر ویژگی ممکن است با بعضی از کهن‌الگوها بیش از کهن‌الگوهای دیگر همگونی داشته باشد که با توجه به آنها می‌توان حدس زد که آن شخص با کدام خدایانوی همزیستی دارد. همچنین محیط خانوادگی بستر مستعدی برای فعال شدن و یا عدم فعال نمودن خدایانوان است. انتظارات اطرافیان از کودک و تربیت والدین بعضی از خدایانوان را تشویق و تقویت می‌کند و برخی را سرکوب. فرهنگ و جامعه نیز عامل دیگری است بر تحریک و شکوفایی و یا عدم تبلور خدایانوان در زنان. در زمان حاضر زندگی زنان به واسطه نقش‌های تجویز شده و انگاره‌های دلخواه از سوی مردان و همچنین عرصه‌های فعالیتی که در اختیار آنان قرار می‌گیرد، شکل گرفته و سرنوشت حتمی آنان می‌گردد. این قالب‌های خاکی تعدادی از خدایانوان را به برخی دیگر ترجیح می‌دهند، خدایانوان برجسته درون آنان خدایانوان آسیب‌پذیرند که مظهر نقش‌های اصلی زن، یعنی همسر، مادر و دختر بوده و آن خدایانوانی که کارایی و قدرت بیشتری برای زنان دارند، حذف و مطرود می‌شوند و آن دسته از خدایانوانی که در خدمت مردان باشند، مورد پذیرش و مرجوعیت از سوی مردان قرار می‌گیرند.» (آذرلی ۲۰۱۱)

همیشه در زندگی لحظات حساس و سرنوشت‌سازی نیز وجود دارد که باید انتخاب کرد، انتخابی که ممکن است اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین حادثه زندگی یک فرد به‌شمار آید، تا جایی که شخصیت او را دگرگون سازد و سرنوشتش را تغییر

دهد. زنی می‌تواند در سفر زندگی به سر منزل مقصود برسد که انتخاب‌های خویش را جدی بگیرد و یا حتی امری حیاتی قلمداد کند؛ زیرا اساس تحول باور است و زمانی که زن به خود و توانایی و قدرت نهفته در درونش یقین داشته باشد، قهرمانی می‌شود که به شخصیت خویش شکل می‌بخشد. او حصار ناکامی‌ها و سلطه‌ها را می‌شکند و به بالندگی می‌رسد. و یا این که سرسپرده و مقهور از بین می‌رود.

لزوم شناخت ایزدبانوان و پهلوان بانوان

در تاریخ جهان موارد زیادی وجود دارد که نشان دهنده وجود زنان در ایجاد و تشکیل جوامع انسانی است و زنان نقش بسیار مؤثری در شکل‌گیری جامعه داشته‌اند. جوامع کشاورزی نیز مادرمحور بودند و حتی جریان‌های سیاسی نیز در این جوامع مادر محور بودند. در جهان‌بینی انسان‌شناسی باستانی، زن به علت خاصیت باروری و زایش، مقدس بوده است و به‌عنوان خدایانو و رب‌النوع مورد پرستش قرار می‌گرفته است. (لاهیجی ۱۳۸۹: سخنرانی)

«در دنیای اسطوره باستان زن موجودی مقدس است و در آن اکثر خدایان مؤنث قلمداد شده‌اند، مؤنث بودن خدایان به دلیل پاکی و کاربری و زایش و... بوده است؛ زیرا که همه این صفات را در زن می‌دانستند. خدایانوها اولین نمونه نمایش خصایص زن بوده‌اند. آنها نه تنها مادر انسان‌ها، بلکه مادر تمام موجودات زنده‌اند. اولین آثار هنری که بشر ساخته همان پیکرک‌های انسانی بوده است که بیشتر به شکل زن بودند، به عنوان حمایت‌کننده، تغذیه‌کننده و موجودی پیچیده. به‌طورکلی پیکرک‌های زنانه مظهر جادوی خوش‌خیم، نماد نعمت و فرمانروایی و نشانه‌های قدمت مذهب بانوخدایی و یادگار پرستش الهه مادر بودند. یکی از

قدیمی‌ترین پیکرک‌ها، پیکرکی است که در اتریش یافت شده‌است، با نام "ونوس ویلندورف"^۱، که قدمت آن به سی تا بیست و پنج هزار سال پیش می‌رسد. ونوس پیدا شده در ایران، ونوس سراب است.» (لاهیجی ۱۳۸۹: سخنرانی)

ایزدبانوان

«دوران اسطوره از حیث تقابل عناصر مادینه و نرینه، به دو دوره کلی تقسیم می‌شود: دوره مادرسالاری و دوره پدرسالاری. در دوره اول، زن یا مادینه منشأ باروری و حیات، بخشش و رحمت دانسته می‌شد. ایزدبانوان که در این دوره از قدرت فراوانی برخوردارند، عموماً نماد زمین (باروری)، چشمه (جوشش و حیات) و درخت و گیاه (سرسبزی و شادابی و رحمت) هستند. اما با ورود به دوره پدرسالاری، «مردخدایان» جای ایزدبانوان را گرفتند و ایزدبانوان به حاشیه رانده شدند.» (فرنیغ‌دادگی ۱۳۸۰: ۸۴)

به عقیده مورخان و اسطوره‌شناسان، خدایان گوناگون حدود پنج هزار سال پیش وجودی مرکب به نام «خدایانوی کبیر» بوده‌اند، این خدایانوی کبیر با ظهور مذاهب تک‌خدا و سلطه فرهنگ پدرسالار، در وجود چندین خدایانوی تجزیه می‌شود و ویژگی‌های جامع او در وجود آن خدایانوی تقسیم می‌شود. (بولن ۱۳۷۳: ۳۳)

برخی از ایزدبانوهای مهمی که در اعتقادات و باورهای مردمان باستان مایه خیر و برکت و خوبی بوده‌اند، عبارتند از:

«میتره - ورونه^۲: از کهن‌ترین خدایان اقوام آریایی بوده‌اند. میتره - ورونه زوج خدایی جوان‌اند که با پرتو خورشید، گردونه خود را در اوج آسمان‌ها می‌رانند و

1. Wenus of willendorf

2. Mithre-werone

جامه‌های رخشان می‌پوشند. در فارسی متأخر نیز کلمه «مهر» متحول شده لفظ میترا است. در عهد اشکانی به نام‌های بسیاری برمی‌خوریم که با نام‌واژه مهر ترکیب یافته‌اند. این خود نشان می‌دهد که در این دوره مهرپرستی رو به گسترش بوده است.

ناسه‌تیه^۱: ایزدی است مشفق، مهربان و برکت‌بخش، پرورنده کِرده‌های نیکو، شکبیا و دشمن دروغ.

اسپندارمد، اسفندارمد، سپندارمد (سپنته ارمئیتی)^۲: به معنی اخلاص و بردباری مقدس است. سپندارمد با نمادی زنانه، دختر اورمزد به‌شمار می‌آید و در انجمن آسمانی در دست چپ او می‌نشیند، ایزد بانوی زمین است و به چهارپایان چراگاه می‌بخشد. (اسماعیل‌پور ۱۳۷۷: ۱۲۰)

اردوی^۳: به معنی رطوبت، در آغاز نام رودخانه مقدسی بوده است. سوره یا سورا بخش دیگر نام (آردوی سورا آناهیتا) معنی نیرومند و پرزور دارد و آناهیتا پاکی و بی‌آلایشی معنی می‌دهد. این ایزد بانو با صفات نیرومندی، زیبایی و خردمندی به صورت الهه عشق و باروری نیز در می‌آید؛ زیرا چشمه حیات از وجود او می‌جوشد و بدین‌گونه «مادر خدا» نیز می‌شود. تندیس‌های باروری را که به الهه مادر موسومند و نمونه‌هایی از آن در تپه سراب کرمانشاه و با قدمتی در حدود (نه هزار سال ق. م) و در کاوش‌های ناحیه شوش به‌دست آمده است تجسمی از این ایزدبانو می‌دانند. (بنونیست ۱۳۵۴: ۱۴۸) «او همتای ایرانی آفرودیت، الهه عشاق و زیبایی در یونان و ایستر الهه بابلی، به‌شمار می‌رود.» (همانجا)

1. Nasetiye
3. Ordou

2. Spenta-armaiti

«اشی^۱ یا ارد (اهریشونگ): به معنی «اشی خوب» ایزد بانویی است که نماد توانگری و بخشش است او را دختر اورمزد و سپندارمد به‌شمار آورده‌اند که پیشرفت و آسایش به خانه‌ها می‌برد و خرد و خواسته می‌بخشد.

دین (دئنا)^۲: ایزدبانویی که مظهر وجدان است و به آدمیان نیرو می‌دهد که راه هورایی را برگزینند. او را دختر اورمزد و سپندارمد و خواهر ایزد اشی به‌شمار آورده‌اند. نقش اساسی او بر پل چینود است.

ایرمان، ایریمن^۳: با لقب ایشیه یعنی گرامی، به معنای همراه و دوست. ایزد ازدواج، آورندهٔ درمان و داروهای شفابخش و مایهٔ آرامش است. او پیش از رستاخیز به همراه اردیبهشت برای نابودی دیو آز به زمین می‌آید.

ارشتاد^۴: ایزدبانوی دادگری، ملقب به نیک. او راهنمای مینویان و جهانیان است. او به همراه زامیاد در روز واپسین روانها را از پلهٔ ترازو می‌گذرانند. او فزاینده و پرورانندهٔ جهان است. همکار امرداد امشاسپند است. آلاله گل مخصوص اوست. ^۵آمه: ایزد نیرو و قدرت که با صفت خوش اندام و زیبا تعریف شده است.

سوک^۶: ایزدبانوی سلامتی، خوشی و ترقی و ملقب به دوربیننده و از همکاران مهر می‌باشد. هر نیکی‌ای که از ایزدان به مردمان می‌رسد، نخست به سوک منتقل می‌شود و او آن را به ماه می‌دهد و ماه به آن‌هیت و آن‌هیت به سپهر و سپهر به جهان ارزانی می‌کند.» (یوسفی ۱۳۸۷: ۳۳)

-
- | | |
|-------------|-------------|
| 1. Ashi | 2. Daena |
| 3. eriyaman | 4. Areshtad |
| 5. Aimee | 6. Sook |

«به باور ایرانیان باستان، برخی از ایزدان کارهای دیگری هم انجام می‌دهند؛ چنانکه ایزدبانوی آناهیتا مسئولیت ازدواج و عشق بی‌آلایشی را که موجب تشکیل خانواده می‌شود، برعهده می‌گیرد. ایزدان آب ایرانیان باستان، قدرتی بی‌نظیر و بی‌همتا دارند. صفات آنها مطلق و یکسویه است؛ به این معنی که صفات زمینی و مادی و انسانی در ذاتشان وجود ندارد و اخلاقشان، اخلاقی یک بعدی و فرشته‌گونه است. آنها در نبرد بزرگ با اهریمن و پیروانش، از خود قدرتی بی‌نظیر نشان می‌دهند. آنها هر کاری که موجب راندن بدی، تاریکی و محافظت از روشنی، زندگی و هستی باشد، برای انسان انجام می‌دهند؛ بنابراین با توجه به چنین تصویری از ایزدان، طبیعی است شخص هنگام رویارویی با مشکلات، از آنها یاری جوید و همیشه آنها را ستایش و تقدیس کند.» (نیکوبخت ۱۳۹۱: ۱۸)

در اسطوره‌ها تقدس زن را می‌بینیم و اولین اندیشه‌ها و سروده‌های تجریدی بشر، که زندگی را در خارج از آن چیزی که نیاز ابتدایی بشر است، حفظ می‌کند. در جهان باستان قدرت زنانه هم‌سنگ قدرت مردانه است، و بخش عمده فعالیت‌ها نظیر ادراه معابد به خاطر تقدس زنان بر عهده آنان بوده است.

رابطه خدایانوها با تولید و بارآوری در جوامع کهن

در آثار باستانی به‌دست آمده متعلق به فرهنگ‌های پیش از کشاورزی، نمادهای خدایانی از جنس زن بسیار یافت شده است که عموماً بیانگر قدمت ایزدبانوها (بانو خداها) در جوامع کهن است؛ این ایزدبانوها و پهلوان‌بانوها مظهر آرمان‌های زنان باستان هستند و بی‌گمان از آرمان‌های دوران مادرسالاری سرچشمه می‌گیرند.

جوامع کشاورزی هم زن محور بودند؛ زیرا زنان جزء کشاورزان اولیه بودند؛ بنابراین زنان هم صاحبان دارو هستند و هم صاحبان غذا. زنان در جوامع کشاورزی قدرت داشتند و به جامعه رزق می دادند. (دورانت ۱۳۶۵: ۳۰)

«براساس کتاب *اوستا* هر جا ستایشی آمده، زنان با مردان برابر بوده‌اند: اینک ما جان و وجدان و قوه درک و روان و خرد و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش و نخستین شنوندگان آیین آن، مردان و زنان پاک را که سبب پیروزی راستی بوده‌اند را می ستاییم. براساس کتاب *نیرنگستان پهلوی*، زنان می توانستند در سرودن یسنا و برگزاری مراسم دینی با مردان شرکت کنند یا خود به تنهایی انجام دهند. و براساس مطالب مندرج در کتاب *مادیگان هزاردادستان*، زنان می توانستند به شغل وکالت و قضاوت مشغول گردند. همچنین در کتاب *ارداویرافنامه* خوانده می شود پرورش کودکان یکی از وظایف زن به شما می رود.» (جعفرقلیان ۱۳۷۴: ۶۲ تا ۵۸)

الهه مادر، مادر - شاه

الهه مادر، مضمون مشترک اساطیر جهان است. نظام اصلی اجتماعی در برهه‌ای از تاریخ باستان بر اقتدار شماری از ملکه‌ها استوار بوده که هر یک صاحب سه طایفه یا بیش تر بودند. هر ملکه مادر به اتفاق مهستان زنان فرمانروایی می کرد. اصل و نسب و توارث از آن زنان بود و هر طایفه‌ای ایزد مربوط به خود را داشت. عده‌ای از اقوام معتقد بودند که جهان زاده ایزدبانوی قدرتمند «ماه» است و هم او بود که به آدمیان در هنگام زاده شدن، به واسطه پرتاب پرتو ماه، روح بخشید. (ساروخانی ۱۳۷۵: ۱۴۰)

«گاهی او را بغ بانو نام می گذارند (بغ-خدا) ایزدبانو یا بغ بانو با الهه مادر فرق می کند. ایزدبانوی مادر، مادرِ بغ بانوهاست. در ایران آناهیتا، خرداد و سپندارمزد

ایزدبانو هستند. اما به دلیل جامعه مادرشاهی و مادرسالاری یک ایزد در رأس آنها است. در آن زمان خدایان مذکر بسیار خوار و خفیف هستند؛ چون برخی معتقد به این بودند که زمین مادر و آسمان پدر بود؛ پس خدایان زمینی ملموس‌تر بودند. در تمام اساطیر اولین خدایان مؤنث بوده‌اند. الهه مادر در تمام اساطیر شرق و غرب وجود دارد. نقش آنها به دلیل زمینی بودن و ارتباط با معیشت انسان از مردها بیشتر بوده است. در هزاران سال دوران مادرسالاری آنها مهم بودند، اما در عصر پدرسالاری قداست الهگان کم می‌شود، چون ایزدان مذکر جنگ را با خود می‌آورند. لطف و زیبایی و معصومیت دوران الهه‌باوری از بین می‌رود.» (یوسفی ۱۳۸۷: ۳۲)

در ایران باستان دوره کمون اولیه (مفهوم مالکیت مطرح نبوده، همه چیز مشترک و در اختیار عموم قرار داشته است) به دوره مادرشاهی یا به عبارتی مادرسالاری معروف گشته است. اگرچه این دوره مدت کوتاهی به طول انجامیده است، آثار و نتایج آن در طول تاریخ باقی است. (ساروخانی ۱۳۷۵: ۱۴۰)

پهلوان بانو

در داستان‌های حماسی و پهلوانی ایزدان صورت پهلوانان پیدا می‌کنند؛ بنابر این می‌توان حدس زد پهلوان بانوان تجسم انسانی و زمینی زن ایزدان جنگاور اساطیری باشند. ویلیام هنوی^۱ نیز ویژگی‌های پهلوانی آنها را الگوی دلاوران ادبیات ایران پس از اسلام، به ویژه روشنگر/آبان‌دخت در *درب‌نامه* دانسته است (هنوی ۱۳۸۲: ۷۵) روشنگر/آبان‌دخت هم «دختری بود سخت با جمال و کمال که بی‌نظیر عهد خویش بود و در هرژده سالگی صورت سیاوخش و فرّ هوشنگ

1. William Hnvy

داشت و در قوت و دلاوری به اسفندیار می‌ماند...» و گرز دویست و پنجاه من کار فرمودی.» (طرسوسی ۱۳۵۶: ۴۶۷)

در روایات حماسی، پهلوانی و عامیانه با زنان و دختران بسیاری روبه‌رو می‌شویم که در عین زیبارویی و کمال ظاهری، دلاور، شجاع و سرکش‌اند؛ چنان‌که بی‌باکانه گرزگران برمی‌گیرند و به پیکار دیو و اژدها می‌روند و مردان جنگاور تاب پایداری در برابر آنها را ندارند. اینان پهلوان بانوانی هستند که می‌توان حداقل سه دلیل عمده برای ظهور آنان برشمرد:

۱. پایگاه برتر و احترام تقدس‌آمیز زنان در مرحله کشاورزی از تاریخ (عصر زن، مادر سالاری)؛

۲. الگوگیری از ویژگی‌های جنگی و پهلوانانه برخی بغ‌بانوان اساطیری؛
۳. اعتراض نمادین بر نظام مردسالاری و در پی آن، تفکر زن ستیزانه بعضی جوامع.

نمونه‌هایی از زنان پر افتخار ایران باستان

در ایران باستان زن را بانوی خانه (مون پشنی) می‌خواندند و مرد را (مون بد) یا مدیر خانه می‌نامیده‌اند. در نسخه‌های دینی ایران باستان زنان شوهردار از اجرای مراسم دینی معاف بودند؛ زیرا تشکیل خانواده و پرورش یک جامعه نیک کردار در کارنامه زنان ثبت می‌شده است.

«یوتاب^۱: سردار زن ایرانی که خواهر آریوبرزن سردار نامدار ارتش شاهنشاهی داریوش سوم بوده است. وی در نبرد با اسکندر گجستک همراه آریوبرزن فرماندهی بخشی از ارتش را بر عهده داشته است. او در کوه‌های بختیاری راه را

1. Euttob

بر اسکندر بست. ولی هم آریوبرزن و هم یوتاب در راه میهن کشته شدند و نامی جاویدان از خود برجای گذاشتند.

آرتادخت^۱: وزیر خزانه‌داری و امور مالی دولت ایران در زمان شاهنشاهی اردوان چهارم اشکانی. به گفته کتاب *اشکانیان*، اثر دیاکونوف روسی، خاورشناس بزرگ، او مالیات‌ها را سامان بخشید و در اداره امور مالی کوچک‌ترین خطایی مرتکب نشد و اقتصاد امپراتوری پارتیان را رونق بخشید.

آزرمی‌دخت^۲: شاهنشاه زن ایرانی در سال ۶۳۱ میلادی می‌باشد. او دختر خسرو پرویز پس از "گشتاسب بنده" بر چندین کشور آسیایی پادشاهی کرد.

پرین^۳: بانوی دانشمند ایرانی، او دختر کی‌قباد بود که در سال ۹۲۴ ق.م هزاران برگ از نسخه‌های اوستا را به زبان پهلوی برای آیندگان از گوشه و کنار ممالک آریایی گردآوری نمود و یک‌بار کامل آن را نوشت و نامش در تاریخ ایران زمین برای همیشه ثبت گردیده است.

فرخ‌رو^۴: نام او به عنوان نخستین بانوی وزیر در تاریخ ایران ثبت شده است. وی از طبقه عام‌کشوری به مقام وزیری امپراتوری ایران رسید.

هلاله^۵: پادشاه زن ایرانی که در زمان کیانیان بر اریکه شاهنشاهی ایران نشست. از او به عنوان هفتمین پادشاه کیانی یاد شده است که "همای چهارآزاد" نام دیگر او می‌باشد.

آرتونیس^۶: سردار بزرگ داریوش بزرگ بود.

آسپاسیا^۷: گُرد، یل، دلیر و نیرومند، همسر کورش دوم که از سرداران او نیز بود.

1. Artadokht

2. Azarmidokht

3. Perrin

4. Farrokhrou

5. Helala

6. Artonis

7. Aspasia

نگان! از سرداران ساسانی که با تازیان دلاورانه جنگید و دلیری‌های بسیار شکوه‌مندانه از خود نشان داد.» (عاطفی ۱۳۹۰: ۱۰۱ تا ۱۲۰)

از نامدارترین پهلوان‌بانوان ایرانی هم به لحاظ دلیری و قدرت و هم از نظر حضور و نقش داستانی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

در *داراب‌نامه طرسوسی*، پوران دخت / روشنگ و جهان‌افروز دختر قیصر نمایان‌ترین مصداق بن‌مایه پهلوان‌بانو ایرانی است؛

در *بانوگشسپ‌نامه*: بانوگشسپ دختر رستم؛

در *شاهنامه*: گردآفرید، بانوگشسپ، گردیه؛

در *گرشاسپ‌نامه*: دختر گورنگ و همسر جمشید؛

در *بهمن‌نامه*: همای، دختر شاه مصر، دختر بوراسپ و زربانو دختر رستم؛

در *شهریارنامه*: فرانک و دلارام؛

در *فرامرزن‌نامه*: سمن‌رخ دختر کید هندی؛

در *همای‌نامه*: گلکامکار، دختر شاه شام؛

در *سمک عیار*: روزافزون و مردان دخت؛

با توجه به نمونه‌های ذکر شده و سرنوشت دیگر پهلوان‌بانوان براین نکته واقف می‌گردیم که اوج درخشش و دلاوری آنان تا هنگام ازدواج است و جنبه پهلوانی این بانوان بعد از ازدواج بسیار کم‌رنگ یا حتی کاملاً فراموش می‌شود. تا جایی که از آتش آن همه جسارت فقط خاکستر فرمان‌برداری باقی می‌ماند. برای نمونه، منظومه *بانوگشسپ‌نامه* با ازدواج بانوگشسپ و گيو پایان می‌یابد. همای، دختر شاه مصر، هم در *بهمن‌نامه* پس از آمدن به شبستان بهمن جلوه پهلوانی ندارد.

«از نگاه جامعه‌شناسانه، با در نظر داشتن حاکمیت دیرباز نظام مرد، پدرسالاری در فرهنگ ایران و خوارداشت زنان و دختران، می‌توان بودن زنان پهلوان و

پرخاشگر را اعتراضی نمادین بر سنت و تفکر غالب و کوشش برای نمایاندن هنر و توان ارزشمند زن ایرانی دانست. با این حال، پهلوان بانوان سرانجام به شیوه‌های مختلفی نظیر شکست در نبرد، ازدواج و فرمان‌برداری از همسر و... به‌طور آشکار یا پوشیده زیر سلطه و سیطره مردان (پهلوان یا پادشاه) قرار می‌گیرند.» (مزدپور ۱۳۸۳: ۱۷۴)

زن در شاهنامه فردوسی

با در نظر گرفتن داستان‌های شاهنامه و منقولات رسیده از زندگی حکیم فردوسی می‌توان گفت: فردوسی به زن به دیده احترام می‌نگرد و برای او ارج و منزلتی خاص قائل است. او زن را با عالی‌ترین صفات می‌ستاید و در بیشتر داستان‌هایش قلم سرنوشت را به دست او می‌دهد.

«البته نظر فردوسی درباره زن بستگی کامل به وضع و موقعیت او در داستان‌ها دارد؛ در یک جا زن مثل فرشته، پاک و معصوم نمایانده شده و مظهر خوشبختی می‌باشد و در پارسایی و عقل و درایت و تیزهوشی و دوراندیشی هم‌سان با مرد قرار می‌گیرد و به دانش و بینش متصف می‌شود و گاه زن را با دیو و شیطان یکسان می‌خواند و هرگاه بخواهد دشنامی به مرد دهد او را به «زن بودن» متهم می‌کند.» (بصاری ۱۳۵۵: ۱۲)

فردوسی گوشزد می‌کند که زن می‌تواند با بهره‌جستن از ویژگی‌های زنانه خویش به یاری ایران بشتابد و حتی جایگاهی فراتر از مردان بیابد، و توانمندترین و خردمندترین پهلوانان مرد را نیز به زانو درآورد. زنانی چون سیندخت، رودابه، تهمینه، فرنگیس، جریره، منیژه، گردآفرید، کتایون، گردیه و شیرین، هم عشق برمی‌انگیزند و هم احترام را، هم زیبایی بیرونی دارند و هم زیبایی درونی و بر خلاف مردان، همه زنان بیگانه‌ای که با ایرانی پیوند می‌کنند،

از صفات عالی انسانی برخوردارند. (به غیر از سودابه) این زنان به طرز عجیبی جسارت عاشقانه را با پاکدامنی می‌آمیزند.

سیه نرگسانت پر از شرم باد رخانت همیشه پرآزم باد
(فردوسی ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۲)

مشترکات خدایانوان و پهلوان‌بانوان:

انسان کمال‌طلب اسطوره و حماسه را عرصه برآورده شدن آرمان‌ها و آرزوهای خود می‌داند. او که ضعف‌ها و نیاز خود را می‌داند، همواره در پی یافتن حامی و پناهی امن و بی‌نقص می‌گردد. برایش مهم است که شخصیت‌های محبوب او از بسیاری جنبه‌های مثبت در اوج کمال باشند. یکی از این جنبه‌ها، زیبایی صورت ظاهری و همچنین سیرت نیکوی آنان است. خدایانوان و پهلوان‌بانوان علاوه بر دارا بودن بسیاری هنرها، از زیبایی وصف‌ناپذیری برخوردارند. از لحاظ منش‌های اخلاقی نیز باید گفت عموماً خدایانوان و پهلوان‌بانوان، صفاتی شبیه به هم دارند: اولین و بارزترین صفت آنان صفت رزم‌آوری است؛ چرا که پرورده میدان‌های جنگند: جسور و گستاخ، برافروخته و بی‌باک. خدایانوان بیشتر بر روی زمین و میدان جنگ حضور دارد تا درکوه المپ و خانه خدایان. همچنین بانوگشسب در شاهنامه با صفت «سوار» معرفی می‌شود، صفتی که مخصوص مردان مبارز و جنگجو است؛ آنچنان که گیو به همسری بانوگشسب مفاخرت می‌کند:

به من داد رستم گزین دخترش که بودی گرامی‌تر از افسرش
مهین دخت بانوگشسب سوار به من داد گردنکش نامدار
(همان، ج ۳: ابیات ۲۲ و ۲۳)

آنان علاوه بر رزم‌آوری در هنرهای دستی مانند بافندگی نیز شهرتی دارند. آتنا را با تیری در یک دست و قدح یا دوک نخریسی در دست دیگر ترسیم کرده‌اند. او هماهنگ با نقش خدایانویی‌اش در عرصه پیکار جنگاوری سرسخت با تدابیر

رزمی و در زمان صلح در حیطه صنایع دستی می‌درخشید. (یوسفی ۱۳۸۷: ۳۲)
بانوگشسب «سوزن نگاری» می‌کند و این هنر یادگار او است:

ز بانو بمانده ست آن یادگار
که از سوزن آرند نقش و نگار
(بانوگشسب نامه ۱۳۸۲: ۵۶)

زنان آن زمان در کنار کشاورزی، به بافندگی نیز روی آورده‌اند و چرخ
کوزه‌گری نیز از اختراعات آنان است.

«این چیره‌دستی زنان دوران باستان در هنر بافندگی طبیعتاً بر روی جریانات و
شخصیت‌های اسطوره‌ای نیز اثر می‌گذاشته است. از این روست که خدایانوان هم
مانند زنان باستانی در هنر بافندگی چیره‌دست دانسته می‌شده‌اند و حتی موضوع
فراتر از این رفته است و زنان هنر خود را در بافندگی (و بسیاری هنرهای دیگر)
مدیون بخشش خدایانوان می‌دانسته‌اند. مثلاً زنان یونان باستان معتقد بودند که
حرفه و یا مرحله‌ای ویژه از زندگی‌شان آنها را تحت قیمومت خدایانویی خاص
قرار می‌دهد، خدایانویی که مورد احترامشان نیز بود: بافندگان، حمایت آتنا را می
طلبیدند.» (بولن ۱۳۷۳: ۳۷)

«خدایانوان و پهلوان بانوان در داستان‌های باستان عموماً حامی مردان مبارزند. در
ایلیاد و اودیسه، بارها آتنا را در پشت و کنار مردانی همچون آشیل و اولیس
می‌بینیم. این موضوع (یعنی همراهی مردان) در باره شخصیت‌های منفی زن نیز
صدق می‌کند. جهی دختر و همسر اهریمن، عامل اصلی تحریک اهریمن برای
یورش آوردن به نیروهای اهورایی است که این چنین اهریمن را از گنجی سه‌هزار
ساله برمی‌خیزاند: جهی تبهکار گفت: که برخیز پدر ما! زیرا من در کارزار چندان
درد بر مرد پرهیزگار و گاورز اِهَلَم که به سبب کردار من، زندگی نباید. فره
ایشان را بدزدم، آب را بیازارم، آتش را بیازارم، گیاه را بیازارم، همه آفرینش
هرمزد آفریده را بیازارم. او آن بدکرداری را چنان به تفصیل برشمرد که اهریمن
آرامش یافت، از آن گنجی فراز جست، سر جهی را ببوسید. (فرنیدادگی ۱۳۸۰: ۵۱)

با روی کار آمدن دوره پدرسالاری و به دست گرفتن مدیریت خانه و اجتماع توسط مردان، زن به عنوان ملک شخصی وی رقم خورد و از آن همه اقتدار و قدرت و همه فعالیت‌های مهم او، تنها وظیفه زادن و بزرگ کردن فرزندان برای او باقی ماند و در پی آن اطاعت و فرمانبری بی چون و چرا از مردان که می‌توانست پدر، برادر، همسر و در بعضی موارد فرزند ذکور او نیز باشد، از جمله نقش‌های قطعی او به شمار آمد. اما در مورد خدایان و پهلوانان بر خلاف زنان دوران باستان، کمتر از ازدواج آنان سخنی به میان می‌آید و حتی این شخصیت‌ها در صورت امکان از ازدواج امتناع می‌ورزند. آتنا یکی از خدایانوانی است که هرگز ازدواج نکرد.

پایان دوران زن‌سالاری

در تمامی ادوار تاریخ و پیش از تاریخ، انسان «زنانگی هستی» را باور داشته است. انسان ماقبل، اعم از زن و مرد، خود را در قالب مادر خود می‌دیده است و باز می‌یافته است. بعد از اعصار اولیه نیز ویژگی اقتدارجویانه زنان بر جامعه کاملاً مشهود است. در قرآن به نمونه‌ای از این برتری طلبی نیز اشاره شده است. ملکه سبا از جمله زنانی است که در قرآن به امارت و حکمرانی وی تصریح گردیده است. (سوره نمل)

دوره حکومت مادها در تاریخ ایران، دوره انتقال عصر مادرسالاری به پدرسالاری است. دوران اولیه زندگی اجتماعی انسان (عصر حجر و عصر مفرغ) دوره مادرسالاری بوده است، اما پس از شروع عصر آهن و تکامل ابزار کار با یک تحول تاریخی نقش زن و مرد روبه‌رو می‌شویم.

در دوره مادر شاهی فعالیت کشاورزی و سایر اعمال مهم اقتصادی به همت زنان صورت می‌گرفت، به همین مناسبت مردم آن روزگار برای زنان ارزش و مقام

بزرگی قائل بودند و آنها را مظهر نعمت و فراوانی می‌خواندند و قوام و دوام اجتماع را به وجود آنان موقوف می‌دانستند. ارزش اقتصادی زنان سبب شده بود که ریاست اقوام و قبایل با آنان باشد. از مختصات این دوره یکی اینکه فرزندان فقط در قبیله مادران وارد می‌شدند و فقط از او فرمان‌برداری داشتند و شوهر وارد قبیله زن می‌شد و از بانوی قبیله پیروی می‌نمود. زن تا آن هنگام بعضی از حیوانات را اهلی کرده بود، مرد این حیوان را در زراعت به کار انداخت. و با ترقی فن پرورش حیوانات اهلی منبع تازه ثروتی، به دست مرد افتاد. مرد که به هر صورت داری قدرت جسمانی بیشتری بود، با بهره‌گیری از خیش و به کار گرفتن حیوانات بارکش، اندک‌اندک کارهای تولیدی و کشاورزی را به عهده گرفت و سیاست اقتصادی را که برای زن از این عمل حاصل شده بود، از چنگ وی بیرون آورد و زن که همه‌کاره بود از آن پس در خانه ماند و به خانه‌داری پرداخت. بدین ترتیب، مرد جایگزین زن شد و ریاست خانواده به او رسید. (ساروخانی ۱۳۷۵: ۱۵۲)

«زیاد شدن دارایی قابل انتقال انسان از قبیل حیوانات اهلی و محصولات زمینی، بیشتر به فرمان‌برداری زن کمک کرد؛ چه مرد از او می‌خواست که کاملاً وفادار باشد تا کودکانی که به دنیا می‌آیند و میراث می‌برند، فرزندان حقیقی خود مرد باشند، مرد بدین ترتیب پا به پا پیش رفت و چون حق پدری در خانواده شناخته شد، انتقال ارث که تا آن موقع از طریق زن صورت می‌گرفت، به اختیار جنس مرد درآمد. حق مادری در برابر حق پدری سر تسلیم فرود آورد و خانواده پدرشاهی، در اجتماع به منزله واحد اقتصادی و قانونی و سیاسی و اخلاقی شناخته شد و پس از یک دوره کوتاه عصر «مردسالاری» آغاز شد. از نظر تاریخی دوران خانه‌نشینی زنان با شروع برده‌داری آغاز می‌شود.» (دورانت ۱۳۶۵: ۴۳)

«جامعه شبانی باید از قدرت بدنی خوبی برخوردار باشد، استراتژی جنگ در میان شبان‌ها موجود بود و زاد و ولد حیوانات برای آنها مفید بوده است، (نه خودشان). ولی در جوامع کشاورزی زاد و ولد برای کشاورزان مفید بوده است و زمین مثل زن بارور است، پس یک رابطه بین زن و زمین وجود دارد. در تمدن‌های اولیه ابزار نیز به وسیله زن بوجود می‌آید، "من حرفه نجاری را آوردم، من درودگری را آوردم و ... من هنر عشق ورزیدن را آوردم"، با این ابزار، شهرها، شهر شدند. تا اینجا قدرت زنانه را می‌بینیم و دوران نزول زنان از زمانی آغاز می‌شود که بزرگری را می‌بینیم که شکست می‌خورد و به شبان اجازه می‌دهد به زمین‌های او بیاید و جنگی رخ می‌دهد که شبان پیروز می‌شود و بعد از ورود شبان‌ها به جوامع بود که دوران نزول قدرت زنانه پدید می‌آید.» (لاهیجی ۱۳۸۹: سخنرانی)

در این میان فرهنگ سامی با بافت و معیارهای ارزشی مردسالار می‌کوشید کم‌کم و با روشی گام‌به‌گام از میزان تقدس و نفوذ خدایانوان بکاهد و این کار را به دو صورت انجام داد: یکی با سرودن افسانه‌هایی که در آن چهره خدایانوان سرآمد سومری را بی‌رحم و بی‌عاطفه نشان می‌داد؛ یعنی، سوگ‌نامه و دیگری در زمینه ادبیات غیر مذهبی و مردمی، یعنی حماسه؛ که این کار را با دستبرد به بخش‌هایی از متون کهن و دگرگون کردن آن به شکل دلخواه به گونه‌ای که فکر مردم را در سمت و سوی ضدیت با خدایانوان و معابد آنها می‌گردانید، انجام می‌داد.

«با نفوذ ادبیات بابلی، سامی و گسترش تفکر مردسالاری در متون عبری در سرزمین‌های شرق زاگرس تا سواحل نیل دیگر زنان را در سیمای بهیمی و با قدرت و خردی که در افسانه‌های سومری شاهد بودیم، نمی‌بینیم. زنان در دوران سلطه بابلی‌ها بنابر متون بجا مانده از آن روزگار، از کسب دانش و حضور در

مدرسه‌های عمومی بازماندند، و دیگر خود نیز قدرت و توانایی لازم را برای سرپرستی معابد نداشتند. و به گمانی پرستشگاه‌های بانوخدایان به مرکز گردآمدن زنان خودفروش دگرگون شد و این امکان هست که کاهنان این معابد مخرج زندگی خود را از راه تن‌فروشی زنان درمی‌آوردند. افسانه آفرینش بابلی نیز همانند پهلوان‌نامه گیلگمش و سقوط ایشتار، هدفش واژگونه نشان دادن سیمای زنان و تصویر نقش پلید و مصیبت بار از آنان است.» (لاهیجی و کار ۱۳۷۷: ۸۶)

کارکردهای منفی

در پایان دوره هند و ایرانی، ایزدان به دو گروه ایزدان و ضد ایزدان یا اهریمنان تبدیل می‌شوند؛ دئوها، دیو یا نیروهای اهریمنی و اهوره‌ها خدا تلقی می‌شوند. در جهان ایزدان نقش منفی و خیره‌سری، شر و ناخشنودی بر عهده دیوها که ایزدان زن بدنهاد هستند، گذاشته شده که به نمونه‌هایی از آنها در اساطیر ایرانی در زیر اشاره شده است. (اردیبهشت یشت: بند ۹)

جه یا جهی: دختر یا زن اهریمن که اغواگر و فریبنده مردان است.

پری^۱: چهره‌ای منفی از زن و نماد اغواگری زنانه به شمار می‌رفته است. در پهلوی پریک، پری شریر یا جادوگر است.

بوشاسب^۲: دیو خواب مفرط و تنبلی است. دیو زن است و به دارنده دست‌های دراز موصوف است.

نسو^۳: دیو زنی است که نماد لاشه و مردار و هر چیز گندیده است. (جعفرقلیان ۱۳۷۴: ۶۲)

1. Pari

2. Boshasb

3. Nasow

با ورود به دوره پدرسالاری و افتادن قبضه قدرت در دستان مردان، دیگر اطاعت از ایزدبانوان رنگی نداشت. مردخدایان جای ایزدبانوان را گرفتند و ایزدبانوان به حاشیه رانده شدند. و با ظهور مذاهب «تک خدا» مثل دین یهود و دین زردشت، این روند شدت بیشتری گرفت تا بدان جا که در بندهشن دید هر مزد نسبت به زن این چنین بیان می‌شود: «هر مزد هنگامی که زن را آفرید گفت که تو را نیز آفریدم در حالی که تو را سرده پتیاره از جهی است... از من تو را یاری است؛ زیرا مرد از تو زاده شود؛ (با وجود این) مرا نیز که هر مزدم بیازاری. اما اگر مخلوقکی را می‌یافتم که مرد را از او کنم، آنگاه هرگز تو را نمی‌آفریدم» (فرنیغ‌دادگی ۱۳۸۰: ۸۳)

در واقع از همین دوره پدرسالاری است که زنان در داستان‌های اساطیری، در کنار نقش‌های مثبت، دارای کارکردهای ویران کننده منفی می‌شوند و نقش‌های منفی ایشان در دوره تاریخی و در حماسه‌ها در کنار کارکردهای مثبت (که یا زادن فرزند پسر است و یا یاری رساندن به مردان) تداوم می‌یابد.

وجود زن در حماسه‌های ایران، به مانند دیگر نقاط جهان، در کنار و حتی در سایه مردان شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، زن در داستان‌های حماسه‌ای یا مادر قهرمان است یا همسر او و یا دخترش و موارد اندکی می‌توان یافت که در حماسه، به شخصیت زن جدا از این نقش‌ها توجه شده باشد. که البته این دید زمانی به وجود می‌آید که بخواهند شخصیت منفی او را ترسیم کنند یا سرسپردگی و اطاعت او را نشان دهند. بدین گونه است که گردیه رزمجو، زنی بی‌وفا و خائن از آب درمی‌آید که شوهر خود را می‌کشد تا به عقد خسرو پرویز درآید. از گردآفرید هم، قبل و بعد از زمانی که با سهراب روبه‌رو می‌شود، خبری نیست و آن زمانی هم که در مقابل سهراب قرار می‌گیرد، پس از شکست، از حر به زنانه خود استفاده می‌کند و سهراب را فریب می‌دهد. بانوگشسب پهلوان نیز نقش

همراه و حامی برادرش فرامرز را دارد و در نهایت مقهور حکم پدرش رستم است و باید ناخواسته با گیو ازدواج کند. (مزدایور ۱۳۸۳: ۷۰-۸۸)

آدمیرال آرتمیز

آرتمیز در لغت به معنی راست گفتار بزرگ است. او نخستین و تنها بانوی دریاسالار جهان است. تاریخ نویسان یونان او را در زیبایی و برجستگی و متانت سرآمد همه زنان آن روزگار نامیده‌اند. آرتمیز^۱ نخستین زن دریانورد ایرانی است که در حدود ۲۴۸۰ سال پیش فرمان دریاسالاری خود را از سوی خشایارشا هخامنشی دریافت کرد.

آرتمیز همیشه مورد احترام خشایارشا بود و در شوراهاى جنگى غالباً مورد مشورت پادشاه ایران قرار می‌گرفت. همچنین آرتمیز در سال ۴۸۰ پیش از میلاد در جنگ سالامین^۲ که بین نیروی دریایی ایران و یونان درگرفت، شرکت داشت و دلاوری‌های بسیاری از خود نشان داد و با ستایش دوست و آشنا روبه‌رو شد. او در جنگ سالامین، با دلیری و بی‌باکی کم‌مانند توانست بخشی از نیروی دریایی ایران را از خطر نابودی نجات دهد و به همین دلیل به افتخار دریافت فرمان دریاسالاری از دست خشایارشا رسید.

وقتی شاه کشتی آرتمیز را در میان هنگامه جنگ دید، یکی از نزدیکانش به او گفت شاهها این آرتمیز است که چنین حمله بکشتی دشمن می‌کند و آن را بقعر دریا می‌فرستد. شاه با حیرت پرسید واقعاً این کار از دست اوست. اطرافیانش تصدیق کردند. شاه گفت: «مردان مانند زنان و زنان مانند مردان جنگیدند».

1. Artemis

2. Salamine

در مورد مرگ او می‌گویند که آرتمیز به‌طور دیوانه‌واری شیفتهٔ مرد جوانی شد، ولی جوان مزبور نه تنها به عشق او توجه ننمود، بلکه او را تحقیر کرد. آرتمیز چشمان او را از حدقه در آورد بعد خدایان عشق او را تشدید نمودند و بالاخره بنا بر نصیحت غیب‌گویی از بالای صخره لوکاد^۱ که در میان دریا بود خود را به پایین پرتاب نمود و هلاک شد.

در سال‌های دهه شصت میلادی (دهه چهل خورشیدی) نیروی دریایی ایران، برای نخستین بار ناوشکن بزرگی را به نام یک زن نام‌گذاری کرد و او "آرتمیز" بود. ناوشکن آرتمیز در دوران خدمت "دریاسالار فرج الله رسایی (فرمانده نیروی دریایی در سال ۱۳۳۹) به آب انداخته شد و سال‌ها بر روی آب‌های خلیج فارس پاسدار سواحل ایران بود. (عاطفی ۱۳۹۰: ۱۱۵ تا ۱۲۳)

سمیرامیس

نام سمیرامیس شکل یونانی‌شده نام آکادی "سَمَور-آمات" است که معنی «هدیه دریا» می‌دهد. او یک شاه‌دخت ایرانی و ملکه جنگجوی بابل باستان بود. ملکه سمیرامیس بر حسب گفته دیودور دوسیسیل (تاریخ‌نگار هم دوره ژولیوس سزار و نویسنده کتاب تاریخ جهان) در حدود دوهزار سال قبل از میلاد و به عقیده هردوت ۸۰۰ سال قبل از میلاد می‌زیسته است. آن‌طور که در افسانه آمده است، والدین سمیرامیس نجیب‌زاده بوده‌اند. مادر او "درکتو" یک الهه در هیبت پری دریایی و پدرش انسان بوده است. درکتو پس از تولد سمیرامیس او را رها کرده و خود را در دریا غرق می‌کند. سمیرامیس کوچک را کبوترها تغذیه می‌کرده‌اند. "سیماس" چوپان دربار او را می‌یابد و با خود به قصر می‌برد. (صداقت‌نژاد ۱۳۹۰:

۳۴ و ۳۵) ابتدا سمیرامیس همسر افسری از اهالی نینوا (پایتخت دولت آسوری در کنار دجله) یا حاکم سوریه به نام اومنس شد، که حاکم مزبور سمیرامیس را در هنگام لشکر کشی به باکتریان همراه برد و او را در جنگ شرکت داد و در هنگام تصرف (باکتر^۱ منطقه شمال شرقی ایران قدیم) سمیرامیس آن چنان از خود شجاعت و لیاقت نشان داد که باکتر بزودی تسخیر گردید و به همین علت مورد توجه پادشاه قرار گرفت و پادشاه پس از مجبور کردن اومنس به خودکشی، با سمیرامیس ازدواج می‌کند. آن‌ها صاحب پسری به نام نیناس می‌شوند. (صداقت‌نژاد ۱۳۹۰: ۹۵ تا ۱۰۰)

در هنگام فتح آسیا، نینوس با اصابت یک تیر به شدت زخمی می‌شود و سمیرامیس تغییر لباس داده خود را به شکل پسرش در می‌آورد و فرماندهی سپاه نینوس را به عهده می‌گیرد. پس از مرگ نینوس، او به عنوان ملکه بر تخت می‌نشیند و مناطق بیشتری از آسیا را فتح می‌کند. او مقتدرانه حکومت نمود و اتیوپی را به قلمرو امپراتوری خود اضافه کرد و همچنین شهر بابل را بازسازی نمود و دستور ساخت یک دیوار بلند آجری را برای حفاظت از شهر صادر کرد. در یکی از جشن‌هایی که در سال نو نمرود به افتخار خانواده‌اش گرفته بود، نمرود از مقدار زیادی مواد روانگردان استفاده کرده بود و سمیرامیس دستور داد تا نمرود را زنده زنده قربانی بکنند و سپس گوشت او را در جشن کباب کردند و خوردند. سمیرامیس پس از مرگ نمرود به خدای خورشید یا بعل تبدیل می‌شود. او همواره ادعا می‌کرد که خدای بعل بصورت آتش بر روی زمین و در مشعل‌ها وجود دارد. (فخاری ۱۳۹۰)

«فتوحات سمیرامیس تا نزدیکی رود سند ادامه یافت، اما آنجا شکست خورد و به علت غرور زیادی که داشت نتوانست شکست خود را تحمل کند و سپس

1. bacter

حکومت را به دست پسرش نینانس سپرد. سمیرامیس بعد از ۴۲ سال سلطنت از دنیا ناپدید شد و بنا به قولی به شکل کبوتری در آمد و به آسمان‌ها پرواز کرد. درباره مرگ او نیز افسانه‌های دیگری نقل شده است که ممکن است او یا پسرش توسط زرتشت کشته شده باشند. کلمه semiramis در زبان آسوری به معنی کبوتر است» (عاطفی ۱۳۹۰: ۱۰۱ و ۱۰۲)

سمیرامیس به رغم داشتن آرزوهای فردی و هوس اقتدارطلبی و پایبندی به اصول، قادر به رهایی از پایان غم‌انگیز در برابر سیستم در حال رشد حاکمیت طلب (مردسالارانه) نگردید و برای رفع تمام ناحقی‌ها مایل به درپیش گرفتن روش‌های صلح‌طلبانه نبوده است. همچنین وفاداری سمیرامیس به میهن و خلق، و نیز هوش و ذکاوت عملی و جنگاوری‌اش، او را به صورت قابل قبول‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین ملکه درآورد. پس از تخریب زادگاهش، پالمیرا، از سوی امپراتوری برده‌داری روم، مرگی شرافت‌مندانه را بر زندگی پوچ اسارت‌بار، و بودن به‌عنوان فردی بی‌میهن و خلق را ترجیح می‌دهد. این موضع‌گیری از سوی مردمان منطقه بسیار با ارزش و بامفهوم دیده می‌شود. سمیرامیس در واقع سمبل وفاداری زن به انسانیت و خاک است. گویند روح سمیرامیس نیز پس از مرگ جزو خدایان گشته اما توسط سلیمان نبی اسیر گشته و به دوزخ تبعید شد. (رامین فخاری ۱۳۹۰)

نتیجه

هر زنی قهرمان اصلی زندگی خویش است. در وجود او قهرمانی نهفته است که همان رهبر درونی او است و در طول سفر زندگی، به عبارتی از بدو تولد تا مرگ او را همراهی می‌کند. هر زنی در مسیر زندگی خاص خود بی‌شک مصیبت‌ها می‌کشد، از درد تنهایی، ضعف و تردید رنج می‌برد و به محدودیت‌های خود آگاه

می‌شود. اما شاید در این مسیر به معنای زندگی نیز پی برد، شخصیتش شکل گیرد، عشق و شکوه را تجربه کند و به معرفت و دانایی دست یابد.

«خدابانوان» نیروهای مقتدر و نامرئی‌اند که رفتار و عواطف زنان را شکل می‌دهند. این نیروهای مقتدر درون، یا کهن‌نمونه‌ها، علت اصلی تفاوت‌های شخصیتی میان زنانند. شینودا بولن در اثر خود به نام *روانشناسی زنان و کهن‌الگوها*، بر این باور است که بینشی دوگانه و دو بعدی در روانشناسی زنان موجود است. بر این اصل هر زنی از موهبت‌هایی "خدابانواده" برخوردار است که باید آن‌ها را بشناسد و پذیرای آن باشد، اما در این میان کمبودهایی نیز هست که با فعال سازی کهن‌الگوهای دیگر در زن نمایان می‌شوند. هر زن می‌تواند با گوشی حساس صدهای درون را بشنود، آن‌ها را تشخیص دهد و از وجود خدایانویی مسلط آگاه شود.

زن با بازشناسی نیروهای فعال و غیرفعال خود و همچنین با دریافت نیروهای ناخودآگاه خویش به ساحتی دست می‌یابد که روان‌شناسی یونگ آن را ماورای خودآگاه نام‌گذاری می‌کند. این ماورای خودآگاه از طریق وقایع همزمان ظاهر می‌شود. منظور از این همزمانی، تصادفات و رویدادهای معناداری است که میان رویدادهای بیرونی و حالات درونی و روانی رخ می‌دهد.

اسطوره و حماسه، عرصه برآورده شدن آرمان‌ها و آرزوهای بشر کمال طلب است. تاریخ جهان شاهد ماندگارترین و پر آوازه‌ترین حضور از زنان جنگجو و حماسی بوده است؛ حضوری در نبردهای سخت برای خاک، فرهنگ و انسان‌ها. شخصیت‌های داستان‌های باستان، از بسیاری جنبه‌ها در اوج کمالند. خدایانوان و پهلوان‌بانوان از این مسأله مستثنی نیستند و علاوه بر دارا بودن بسیاری هنرها، از زیبایی و صف‌ناپذیری برخوردارند.

پیش از این گفتیم خدایانوان و پهلوان‌بانوان مظهر آرمان‌های زنان دوران باستان بوده‌اند. بی‌گمان یکی از این آرمان‌ها که از دوران مدارسالاری سرچشمه می‌گیرد، خواست زنان برای استقلال از وجود مرد بوده است؛ بنابراین کمتر از ازدواج آنان سخنی به میان می‌آید و حتی این شخصیت‌ها در صورت امکان از ازدواج امتناع می‌کردند.

از دوره پدرسالاری و در پی آن، مدیریت خانه و اجتماع توسط مرد، زن به عنوان ملک شخصی وی رقم خورد و از میان همه فعالیت‌های مهم پیشین او، تنها وظیفه زادن و بزرگ کردن فرزندان برای او باقی ماند و متابعت بی‌چون و چرا از همسر نیز از جمله نقش‌های قطعی او به‌شمار آمد.

بانوگشسب همه خواستگاران غیرایرانی‌اش را یا کشت و یا فراری داد؛ اما او مجبور بود ازدواج کند. چون رستم و کاووس شاه در ماجرا دخالت می‌کنند و طی مسابقه‌ای که بین پهلوانان ایرانی برای ازدواج با بانو ترتیب داده می‌شود، بانوگشسب به عنوان جایزه به همسری گیو که مسابقه را برده است، درمی‌آید.

همچنین آرتمیز با تمام شجاعت و دلاوری وقتی سرخورده عشق جوانی می‌شود، چشمان او را از حدقه درمی‌آورد و خود را به‌پایین کوه پرتاب می‌کند.

سمیرامیس، زنی است که مقتدرانه حکومت نمود و اتیوپی را به قلمرو امپراتوری خود اضافه کرد و همچنین شهر بابل را بازسازی نمود و دستور ساخت یک دیوار بلند آجری برای حفاظت از شهر را صادر کرد. او پهلوان بانویی بود که به ایزد بانو مبدل شد؛ به رغم دور بودنش از آرزوهای فردی و هوس اقتدارطلبی و پایبندی به اصول، قادر به رهایی از پایان غم‌انگیز در برابر نظام در حال رشد حاکمیت‌طلب (مردسالارانه) نگردید. او قادر به تحمل نبوده، و برای رفع تمام ناحقی‌ها به نابود کردن خود راضی شد. شخصیت خودباور، آگاه و اصیل و وفادار به میهن و خلق، و نیز هوش و ذکاوت عملی و جنگاوری‌اش،

س ۱۱ - ش ۳۹ - تابستان ۹۴ - اسطوره و بازتاب آن در روانشناسی زنان و ... / ۱۵۵

او را به صورت قابل قبول‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین ملکه درآورد. پس از تخریب زادگاهش، پالمیرا، از سوی امپراتوری برده‌داری روم، مرگی شرافتمندانه را بر زندگی پوچ اسارت‌بار، و بودن به‌عنوان فردی بی‌میهن و خلق ترجیح می‌دهد.

پوچی و نارضایتی زنانی که همواره برای دیگران و به خاطر دیگران زندگی می‌کنند، باعث و منشأ افسردگی در آنان است. از سویی مشکل هویت که فقط پوچیش برای آنان مانده بازدارنده رشد شخصیت بوده، عامل اصلی این ناخشنودی است. و از طرفی دیگر وقتی نادیده گرفته می‌شود، سرکوب می‌شود و یا فقط وسیله می‌شود طغیان می‌کند. ویران می‌کند، می‌سوزد و می‌سوزاند.

کتابنامه

- آذرلی، کنایون. ۲۰۱۱. «زن اسطوره، قربانی یا قهرمان»، لس آنجلس: دهخدا.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. ۱۳۷۷. *اسطوره، بیان نمادین*. چاپ اول. تهران: سروش.
- بانوگشسپ‌نامه. ۱۳۸۲. روح انگیز کراچی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بصاری، طلعت، ۱۳۵۵. «زن در شاهنامه»، *نشریه علوم انسانی «کاوه»*. ش ۵۹. ص ۱۲.
- بولن، شینودا، ۱۳۷۳، *نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی زنان*. ترجمه آذریوسفی. چاپ اول. تهران: روشنگران.
- بنونیست، امیل. ۱۳۵۴. *دین ایرانی بر پایه متن‌های یونانی*. ترجمه بهمن سرکاراتی. چاپ دوم. تهران: نشر بنیاد فرهنگ ایران.
- حجازی، بنفشه. ۱۳۷۳. *زن و به ظن تاریخ*. چاپ اول. تهران: شهرآب.
- جعفرقلیان، طاهره. ۱۳۷۴. «چهره زن در اساطیر ایرانی»، *دانشگاه شهید چمران اهواز*. ص ۵۸ تا ۶۲.

- ۱۵۶/ فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ نسرين سعیدی - نرگس محمدی بدر
- دورانت، ویلیام جیمز. ۱۳۶۵. تاریخ تمدن؛ مشرق زمین گاهواره تمدن. ترجمه احمد آرام. ج ۱. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ساروخانی، باقر. ۱۳۷۵. مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده. چ دوم. تهران: سروش.
- ستاری، جلال. ۱۳۶۲. «نگاهی به چشم اندازه‌های اسطوره»، آینده. سال نهم. ش ۵. ۳۳۰ تا ۳۳۵.
- _____ ۱۳۸۸. اسطوره ایرانی. چ دوم. تهران: مرکز.
- صداقت‌نژاد، جمشید. ۱۳۹۰. سمیرامیس. چاپ اول. تهران: سمیر.
- صمدی، مهرانگیز. ۱۳۶۷. ماه در ایران از قدیم‌ترین ایام تا ظهور اسلام. چاپ اول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- طرسوسی، ابوطاهر. ۱۳۵۶. داراب‌نامه. به کوشش ذبیح الله صفا. چاپ اول. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عاطفی، میرحسن. ۱۳۹۰. «تاریخ تمدن ایران باستان، زنان سرباز تاریخ»، انجمن زنان پژوهشگر تاریخ. ص ۱۰۱ تا ۱۲۳.
- فخاری، رامین. ۱۳۹۰. «تاریخ بابل باستان»، قابل دسترسی در سایت تاریخ ما به نشانی: www.Tarikhema.net/author/fakhari
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۰. شاهنامه. ۷ جلد (بر اساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو). چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- فرنغ دادگی. ۱۳۸۰. بندهش. به کوشش مهرداد بهار. چاپ دوم. تهران: توس.
- گودرزی، علیرضا. ۱۳۸۹. «اسطوره در تاریخ-تاریخ در اسطوره»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. ش ۱۴۹. ص ۶۸-۶۴.
- لاهیجی، شهلا. ۱۳۸۹. «زن و اسطوره»، سخنرانی در گروه فرهنگی مؤسسه رهیاب. تیرماه.
- لاهیجی، شهلا و مهرانگیز کار. ۱۳۷۷. شناخت هویت زنان ایرانی در گستره پیش از تاریخ و تاریخ. تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان.
- مزدآپور، کنایون. ۱۳۸۳. «قدرت بانو گشسپ و تیغ عشق»، نقد و بررسی کتاب فرزانه. ش ۷. ص ۱۶۰ تا ۱۸۰.
- نیکویخت، ناصر، سعید بزرگ بیگدلی، فوونگ ووتی‌تامه. ۱۳۹۱. «مقایسه ایزدان آب در اسطوره‌های ایران و ویتنام»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب. سال هشتم. ش ۲۹. ص ۱۸.

س ۱۱ - ش ۳۹ - تابستان ۹۴ - اسطوره و بازتاب آن در روانشناسی زنان و... / ۱۵۷

هنوی، ویلیام. ۱۳۸۲. «آناهیتا واسکندر»، ترجمه افسانه منفرد، کتاب ماه ادبیات و فلسفه. سال

ششم. ش ۹. ص ۷۹ تا ۷۰.

یوسفی، آزیتا. ۱۳۸۷. «زن در اساطیر ایران»، انجمن زنان پژوهشگر تاریخ. ص ۳۲ و ۳۳.

References

- 'Ātefi, Mir-hosseini. (2011/1390SH). "Tārikh-e tamaddon-e Iran-e bāstān, zanān-e sarbāz-e tārikh". *Anjoman-e Zanān-e Pazhouheshgar-e Tārikh*. Āzar 1390. Pp. 101-123.
- Āzarli, Katāyoun. (2011/1390SH). *Zan Ostoureh, Gorbāni yā ghahremān*. Los Angeles: Dehkhodā.
- Banou Gashp-nāmeḥ*. (2003/1382SH). Ed. by Rouh Angiz Karāchi. 1st ed. Tehran: Pazhouheshgāh-e Oloum-e Ensāni va Motāle'āt-e Farhangī.
- Basāri, Tal'at. (1975/1354SH). "Zan dar Shāhnāmeḥ". *Kāveh*. No. 59. P. 12.
- Benvéniste, Émile . (1975/1354SH). *Din-e Irāni: bar pāyeh-ye matn-hā-ye mohemm-e younāni (The Persian Religion: According to the Chief Greek Texts)*. Tr. by Bahman Sarkārāti. 2nd ed. Tehran: Bonyād-e farhang-e Iran.
- Bolen, Shinoda. (1994/1373SH). *Namād-hā-ye ostoureh-ei o ravānshenāsi-ye zanān (Goddesses in everywoman: a new psychology of women)*. Tr. by Āzar Younesi. Tehran: Rowshangarān.
- Dādegi, Faranbagh. (2001/1380H). *Bondahešn*. Translated and reported by Mehrdād Bahār. 2nd ed. Tehran: Tous.
- Durant, William James. (1986/1365SH). *Tārikh-e tamaddon-e Mashreq-zamin, gāhvāreh-ye tamaddon (part I of the story of civilization: Our oriental heritage)*. Vol. 1. Tr. by Ahmad Ārām. Tehran: Sāzmān-e Enteshārāt va Āmouzeh-e Enghelāb-e Eslāmi.
- Esmā'eil-pour, Abol-qāsem. (1998/1377SH). *Ostoureh, bayān-e nemādin*. 1st ed. Tehran: Soroush.
- Ferdowsi, Abolqāsem. (2001/1380SH). *Shāhnāmeḥ*. (based on Moskow edition). 7 Vols. 2nd ed. Tehran: Ghoghnoos.
- Goudarzi, 'Alī Rezā. (2010/1389SH). "Ostoureh dar tārikh – tārikh dar ostoureh". *Ketāb-e māh-e tārikh o joghrāfiyā*. No. 149. Pp. 64-68.
- Hejāzi, Banafsheh. (1994/1373SH). *Zan va be zan-e tārikh*. 1st ed. Tehran: Shahr Āb.
- Henoy, William. (2003/1382SH). *Ānāhitā va Eskandar*. Tr. by Afsāneh Monfared. *Ketāb-e Māh-e Adabiyāt va Falsafeh*. Year 6. No. 9. Pp. 70-79.
- Ja'far Gholiyān, Tāhereh. (1995/1374SH). *Chehreh zan dar asātir-e Irāni*. Shahid Chamrān University of Ahvāz.

Lāhiji, Shahlā and Mehrangiz Kār. (2008/1377SH). *Shenākht-e hoviyat-e zan-e Irani dar gostareh-ye pish az tārikh va tārikh*. Tehran: Rowshangarān o Motāle'āt-e Zanān.

Lāhiji, Shahlā. (2010/1389SH). *Zan va ostoureh*. Lecture at Gorouh-e Farhanfi-ye Mo'asseseh-ye Rahyāb. Tir 1389.

Mazdā-pour, Katāyoun. (2004/1383SH). "Ghodrat-e Banou Ghashsp va tigh-e 'eshgh". *Naghd o Barresi-ye ketāb-e Farzān*. No. 7. Pp. 160-180.

Nikou Bakht, Nāser va Sa'eid Bozorg Bigdeli, Foug Vouti Tāmeḥ. (2012/1390SH). "Moghāyeseh izadān-e āb dar ostoureh-hā-ye Iran va Vietnām". *The Quarterly Journal of Mytho-mystic*. Year 8. No. 29. P. 18.

Samadi, Mehr-angiz. (1988/1367SH). *Māh dar Iran az ghadimtarin ayyām tā zohour-e eslām*. 1st ed. Tehran: 'Elmi o Farhangi.

Sāroukhāni, Bāgher. (1996/1375SH). *Moghaddamehei bar jame'eh Shenāsi khānevādeh*. 2nd ed. Tehran: Soroush.

Sattāri, Jalāl. (1983/1362SH). "Negāhi be cheshm andāz-hā-ye ostoureh". *Āyandeh Journal of Zabān va Adabiyāt*. Year 9. No. 5Pp. 330-335.

Sattāri, Jalāl. (2009/1388SH). *Ostoureh Irani*. 2nd ed. Tehran: Markaz.

Sedāghat Nezhād, Jamshid. (2012/1390SH). *Samirā-mis*. 1st ed. Tehran: Samir.

Tarsousi, Abou-tāher. (1977/1356SH). *Dārāb-nāmeḥ*. Dr. Zabih-ollāh Safā. 1st ed. Tehran: Bongāh-e Tarjomeh va Nashr-e Ketāb.

www. tarikhe ma. Net/author/fakhari

Yousefi, Āzītā. (2008/1387SH). "Zan dar asātir-e Iran". *Anjoman-e zanān-e pazhouheshgar-e tārikh*. Pp. 32 & 33.